

میرزا آقاخان کرمانی

میرزا آقاخان کرمانی، در سال ۱۲۷۰ قمری در کرمان، بدینیا آمد. پدرش «میرزا عبدالرحیم بردسیری» نام داشت، و از سلسله متصوفه «اهل حق» بود. تحصیلات مقدماتی را در کرمان، آموخت. تحصیلاتی که شامل «فلسفه» و «منطق»، «فقه» و «اصول» و «عرفان» و ادبیات فارسی و عربی و طب قدیم بود. فلسفه را نزد «حاجی آقا صادق» (یکی از شاگردان حاج ملاهادی سبزواری) و «حاجی سیدجواد شیرازی» معروف بکربلایی آموخت و در این رشته، یکی از صاحب نظران زمان خود شد. ناظم الاسلام کرمانی مینویسد: «... و از اساتیدم یکی میرزا عبدالحسین خان، معروف به میرزا آقاخان بود، که منطق شرح اشارات را خدمت آن مرحوم تلمذ نمودم» (۱). هوش فراوان داشت و غالباً مورد تحسین استادان خود از جمله «حاجی کربلایی» قرار میگرفت. در کرمان، اندکی زبان «فرانسه» فراگرفت، و چند کلمه‌ای نیز، زبان «انگلیسی»، نزد «میرزا افلاطون زردشتی» آموخت. با زبانهای «فرس قدیم» و «زنده» و «اوستا» و «پهلوی» آشنا بود و در نگارش کتاب تاریخ ایران (آئینه اسکندری) از آثار شرق شناسان، بهره‌ی فراوان برد.

در سال ۱۲۹۸ قمری، «ضباط مالیات بردسیره» شد و بعدها با حکمران کرمان، «عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما» و وزیرش («سیدکازم وکیل‌الدوله») بر سر مسائل مالیاتی اختلاف پیدا کرد و مخضوب شد و چون کارشان به ستیزه کشید، در سال ۱۳۰۱، شبانه با یک تفنگ و یک اسب بعنوان شکار از کرمان خارج شد و به اصفهان رفت. اینکه بعضی نوشته‌اند به تهمت بایبگری از ایران فرار کرد.

درست نیست. (۲). در اصفهان بخدمت «ظل السلطان» درآمد و چندی در مدرسه «ژورنالیته» های فرانسوی، زبان فرانسه خود را تکمیل کرد. اما سرانجام بعثت نیروز اختلاف بین او و «ظل السلطان»، اصفهان را ترک کرد و به تهران رفت. از «تهران» به «مشهد» و از «مشهد» به «رشت» رفت و بعد از راه «تبریز» و «بادکوبه» رخصت «استانبول» شد و در سال ۱۳۰۲ به «استانبول» رسید. پس از یکی دو ماه اقامت در استانبول، به همراه «شیخ احمد روحی» برای دیدن «یحیی صبح ازل» به «قبرس» رفتند و در دختر «صبح ازل» را بزنی گرفتند. در مدت ده سال اقامت در استانبول بانوشتن مقاله در روزنامه‌ها - رونویسی کتب و تدریس فارسی و عربی - روزگار را به فقر و تنگدلی گذراند و مقالات سیاسی تند و تیزی در روزنامه «اختر» نوشت. مقالات «اختر» سر و صدای فراوانی در ایران برپا کرد تا آنجا که «ناصرالدین شاه» - مرگه نام «میرزا آقاخان» را می شنید، از خشم پای ییززمین میکوفت و لبهایش را گاز میگرفت.

«میرزا آقاخان» چندی با روزنامه «اختر» همکاری کرد و بعدها بعثت کتافتکاریهایی که از مدیر «اختر» دید، از نوشتن در این روزنامه دست کشید و از آن پس در مدرسه ایرانیان استانبول به تدریس پرداخت. ده سال زندگی در «عثمانی» و آشنایی به زبان فرانسه و انگلیسی و مطالعه کتب فرانسوی، تحولی بزرگ در افکارش بوجود آورد. از فرهنگ ایرانی و اسلامی به فرهنگ اروپایی پرداخت. زبان انگلیسی را بیشتر آموخت. آثار متفکران قرون هیجده و نوزده اروپا را مطالعه کرد و با نهضت های مرقی زمان، آنارشیسیم، «نییهیلیسم» و «سوسیالیسم» آشنا شد. با «ملکم» در انتشار روزنامه «قانون» همکاری کرد. با «سید جمال الدین اسدآبادی» در استانبول آشنا شد و مدتی نیز به جامع «آدمیت» استانبول رفت و آمد کرد.

فعالیت های سیاسی و قلمی او و «شیخ احمد روحی» و «خبیرالملک»، دولت ایران را بخشم آورد. در اثر اقدامات سفیر ایران در «عثمانی» (علاءالملک)، «ناصرالدین شاه» تقاضای استرداد این جمع را بایران کرد. «سلطان عبدالحمید» ابتدا مخالف بود اما بعد از شورش «ارامنه»، «میرزا آقاخان» و «شیخ احمد روحی» و «خبیرالملک» را به «خرابوزان» تبعید کرد. چندی قبل از این ماجرا، «میرزا آقاخان» در نامه ای به «ملکم» نوشت که جایی برای او در «وین» یا «پاریس» یا «برن» پیدا کند، تا از «عثمانی» فرار نموده، با اروپا برود و در مدارس یکی از آن شهرها به تدریس بپردازد. این آرزویی عبث بود! سرانجام

کوششهای «علاءالملک» کار خود را کرد زیرا که در عمان هنگام «ناصر»
الدین شاه بدست «میرزا رضا» بقتل رسید و وحشت سرپایه سلطان
عبدالحمید را فرا گرفت و او با تسلیم این سه آزادیخواه بزرگ ،
بدولت ایران ، موافقت کرد . و آنها را در سال ۱۳۱۳ قمری تسلیم
ماموران مرزی ایران کردند . محکومین را به «تبریز» آورده و در ماه
صفر سال ۱۳۱۴ ، شبانگاه در باغ «اعتضادیه» زیر درخت نسترن
سر بریدند .

ناظم الاسلام کرمانی می نویسد : «... از طرف ایران هم رستم خان
سرتیپ سوازه از تبریز با عده ای از سواران ابوابجمعی خودش آنها را
تا سرحد استقبال کرده از مامورین عثمانی گرفته ، به تبریز آورد ،
در عمارت دولتی حبس کردند . از میرزا صالح خان وزیر اکرم که آن
اوقات از اجزاء ایالت آذربایجان بود نقل کرده اند : که حضرات در
محبس باکمال قدس و زهد همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند ،
خاصه شیخ احمد روحی که اغلب اوقات به صوت حسن تلاوت قرآن
می کرد و صوتش خیلی جذابیت داشت ، به نوعی که تمام خلوتیها
در اطاق محبس جمع شده ، گوش به تلاوت قرآن او می دادند ، و اغلب
گریه میکردند باری هنوز میرزا رضا که قاتل اصلی ناصرالدین شاه
بود ، به ملاحظه احترام ماه محرم و صفر در طهران زنده بود ، که
«امین السلطان حکم قتل آنان را صادر نمود و چون مرحوم میرزا علی خان
امین الدوله مأمور و پیشکار آذربایجان شد ، به ملاحظه این که مبادا
آنها را از کشتن نجات دهد ، لذا تعجیل در قتل آنها کرد ، و در عصر
ششم ماه صفر (۱۳۱۴) در باغ شمال محمد علی میرزا ولیمهد خودش
بامیرغضب بزبالین آنها آمده ، نخست شروع به استنطاق آنها کرده ،
هرچه پرسید جواب صریح و صحیح به او دادند ، عاقبت عاجز شد
بنای رقالت و بدگویی را گذارده که شما بابیو قاتل شاه شهید هستید .
چون حاج شیخ احمد حجت مزاج داشت و صفرای او غالب بود ، فحش
زیادی در جواب او داده به نوعی که نوکرهای او از خجالت از پشت
سر او فرار کردند . آن وقت خود حاج شیخ احمد میرغضب را به طرف
خویش دعوت نمود ، که زودبانش اول مرا آسوده کن ، همینکه میرغضب
نزد او آمد ، میرزا آقاخان دامان میرغضب را گرفته او را قسم داد که
اول مرا بکش ، او را رها کرده نزد میرزا آقاخان آمده ، حاج میرزا احسن
خان خبیرالملک دامان او را گرفته و او را قسم داد که اول مرا بکش .
مدتی میرغضب در میان آنها سرگردان بود تا عاقبت اول حاج شیخ
روحی را و بعد میرزا آقاخان و آخر میرزا حسن خان را به قتل رسانید .

و به موجب حکم امین‌السلطان سرهای آنها را پوست کنده و خر آنها
آرد کرده به طهران نزد او فرستادند . و سیعلم‌الذین ظلمواى منقلب
نیفتابون، (۳).

و بدین ترتیب تومار زندگی انقلابی‌ترین متفکران مشروطه ایران،
درهم نورجیده شد . میرزا آقاخان کرمانی، در تاریخ آزادی ایران و
مبارزه برای کسب حکومت قانون ، سهم بسیار بزرگی دارد . او را با
فرهنگ‌ترین و انقلابی‌ترین متفکر مشروطه ایران می‌شناسیم . گفتیم
با فرهنگ‌ترین و اضافه می‌کنیم که درمیان متفکران مشروطه ، هیچ-
کدام تسلط «میرزا آقاخان کرمانی» را بر فرهنگ شرق و غرب نداشته‌اند.
پیشتر دیدیم که او «حکمت» و سایر علوم اسلامی را در «کرمان» نزد
بهترین استادان فن همچون «حاجی آقا صادق» (از شاگردان حاج ملا
عادی سبزواری ، بزرگترین فیلسوف اسلامی ایران ، پس از ملاصدرا)
و «حاجی سید جواد شیرازی» ، معروف به «کربلانی» ، آموخت و در
این رشته یکی از نوادر زمان خود شد . هرچه شناسائی «آخوندزاده»
از فرهنگ اسلامی ناچیز بود و حملاتش به مبانی اسلام ، بیشتر
احساساتی بود نه استدلالی . «میرزا آقاخان» در این رشته ید طولایی
داشت و در حمله به فلسفه اسلامی ، که به ضد آن برخاست ، بی‌ذاد
میکرد . «محمدخان بهادر» در مقاله‌ای که ضمیمه کتاب «مفتاد و دولت»
میرزا آقاخان است از قول «شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزای قاجار»
دانشمند و شاعر و فقیه که میرزا آقاخان را در مشهد ، قبل از عزیمت
باستانبول دیده بود می‌نویسد : «... هنگامیکه در بقعه متبرکه رضوی
مباشر کتابخانه بودم روزی مردی نکره آمده تکه کاغذی را بمن داده
گفت که آقایم این کتاب را که قلمش براین کاغذ مذکور است خواسته و
مستدعی است که بعنوان عاریت برای چند روزی مرحمت فرمائید و
پس از مطالعه آنرا مسترد میدارد شیخ‌الرئیس گوید دیدم بر آن تکه
کاغذ کتاب نصوص‌الحکم مرقوم است طالبین این کتاب از طرف یک
مرد گمنام وانگهی در این زمان که حکمت قدیم را کسی طالب نیست و
بویژه نامه معضلی مثل این کتاب برمن گران آمد که تا خود خواستارش
را ندیده و دانش ویرا تسنجیده‌ام بدم . لذا گفتم «آقایم» به کتابخانه
بیاید و از مطالعه کتاب استفاده نماید . خادم رفت و پس از لحظه
جوانی در اول عهد شباب بیامد و پس از سلام گفت «کتاب نصوص
الحکم را من خواسته‌ام .» ادعای این قدر معلومات از طرف جوانی که
هنوز سبزه خطی ندیده پیشتر بر شاهزاده‌گران آمده گرید که باین
جوان گفتم «تکیه برجای بزرگان نتوان زد بگزان ... باید اول ثابت

نماید که شناور این بحر مستند یا نه، جواب داد که «در محضر بزرگان الهیه ادعای بی اصل و محال و جسارت و معرفت و دانش نمیتوانم بنمایم ولی حالیه که اجازه فرمودید، درهرباب که اشارت نمائید اطاعت مینمایم». پس از آن مرحوم شاهزاده از هر مقوله و موضوع حکمت مطرح بحث فرار داده و در آن زمینه سخن رانده گوید موضوعی نبود که در میان بیاید و میرزا آقاخان مانند نهنگ، امواج ادله و براهین را مغلوب آراء و معلومات خود نسازد. فرمایش شیخ الرئیس: ارسطو و لقمان و کایه حکماء یونان را یکی پس از دیگری از بر میان و هرعضلی را توضیح کرده عیان مینمود تا بر سر موضوع مذاهب رسیدیم. میرزا آقاخان قرآن را قسمی تفسیر و آیات را بیان مینمود گویی از صحابه نبی بوده و تفسیر را از حضرت امیر مؤمنان فرا گرفته است. احادیث و سنت را بسان متبحری سنی یا امام شافعی و ابوحنیفه توضیح کردی. مذاهب شیعی را به نوعی بیان مینمود که از تلامیذ حضرت صادق بوده. مذاهب فرقی شیخی و بابی و دیگران را بسان واضعین اصلی آنان میدانست و بسط سخن در نکات و مشکلات آنها مینمود. در میدان محاجه عاجز و از اتیان دلایل در قبال این جوان دانشمند فرومانده. گفتم «اینک کلید کتابخانه بستان و هر کتاب را که خواهی مطالعه فرما» و... (۴).

در زمینه دانش و فرهنگ غربی نیز، او را در میان متفکران مشروطه، یکتا مینماییم: میدانیم که بازبانیهای انگلیسی، و فرانسه، در کرمان آشنا شد و بعدها این دوزبان را در اصفهان و استانبول تکمیل کرد. و از مجرای همین دو زبان بود که در مدت ده سال اقامت در استانبول، با زمینههای مختلف فرهنگ غربی آشنا شد و از آن بهره گرفت او نیز همانند سایر متفکران ایران، از سه مکتب: متفکران قرن هیجدهم فرانسه - لیبرالیسم انگلیسی و متفکران یونان باستان، سود برد. اما تنها باین مکاتب بسنده نکرد و از مکاتب پیشروتر نظر «سوسیالیسم» - «آناشیسیم» و «فیهیلیسم»، سخن گفت: او تنها کسی بود که اعتقاد به شرکت دهقانان و توده مردم در حکومت داشت (زیرا که در ایران فتودالی آروزگار، چیزی بنام پرولتاریا وجود نداشت). نخستین سال اقامت او در استانبول، مصادف بود با فعالیتهای ناامیدانه آناشیسیتها در اروپا (چند سال پس از شکست کمون پاریس). اندیشههای او به «نارودنیکها» (شرکت دهقانان در انقلاب) «سوسیال رولسیونرها» و «سوسیال دموکراتهای روسی» و «آناشیسیتها» فرانسوی و روسی و آلمانی و انگلیسی بسیار نزدیک.

بود. در زمینه جامعه شناسی از منتسکیو - اسپنسر - روسو و «گوست کنت» تاثیر پذیرفت، اما همچون روسو، ضد اجتماع نبود. همچون روسو، ضد اجتماع نبود. جالبترین نظریاتش در جامعه - شناسی، درباره پیدایش ادیان است. زیرا که در این باب، با دیدی تیز و نظریه‌ای جالب علل پیشرفت مغرب و عقب ماندگی مشرق را بررسی می‌کند و باین نتیجه میرسد که: «اعتقادات مثل آسیائی همیشه متعادل به قدرت واحد یا تک خدایی بوده و نکته اینجاست که می‌گوید: «پرئمیسیب مومارشی» و «دیسپوتیزم» حکومتی شرقی نیز زائیده همین تک خدایی است. آنگاه هنگامی که درباره «یونانیان» و «کار-تازیان» و خدایان متعدشان حرف میزند باین نتیجه میرسد که چند خدایی این مثل حتی در طرز حکومتشان نیز تاثیر نمود و باعث بوجود آمدن «جمهوری» و حکومت «مشروطه» و «دموکراسی» گردید. دید دقیق او نشان میدهد که تاریخ شرق و غرب و اساطیر یونانی را بخوبی می‌شناخته است. زیرا که بدون آشنایی دقیق با فرهنگ شرق و غرب قادر به طرح چنین نظریه‌ای نمیتوانسته باشد. در باب قانون و سیاست به آرای ارسطو (بخصوص کتاب سیاست آئنه) و «روح القوانین منتسکیو» و «قرارداد اجتماعی» «روسو» متکی است. هرچند که نظر موافق او با حکومت ترکیبی (روحانیت و سیاست) «ارسطو» متعلق به سالهایی از عمر اوست که هنوز پیوستگیهایی با مذهب داشت.

وقتی از قوانین «سولون» و «لیگورگوس» و «مینوس» و «ارسطو» و «افلاطون» و از تمدن یونان باستان سخن می‌گوید، تسلطی عجیب نشان میدهد و همینجاست که او را در اصول سیاست و قوانین بسیار دانا می‌یابیم. زیرا که اندیشه‌های لیبرال سیاسی «ملکم» و «آخوذزاده» محدود به تقلید از حکمای قرن هیجدهم و نوزدهم فرانسه و انگلیس است. اما «میرزا آقاخان» دیدی بمراتب دقیقتر و شامه‌ای حساستر از آنها دارد و در این زمینه، علاوه بر آرای متفکران قرون هیجده و نوزده فرانسه و انگلیس، از فلسفه سیاسی و اساطیر یونان باستان و نیز متفکران ماتریالیست قرن نوزدهم اروپا کمک می‌گیرد. بظن میرسد که «لیبرالیسم» او را جذب نمیکرده است. از قضاوت او درباره عقاید «پروتون» و سایر آنارشئیستها، چنین استنباط میشود که بیشتر متمایل به «سوسیالیسم» علمی بوده است. زیرا که باید یک سوسیالیست علمی به رد نظریات «پروتون» می‌نشاند. و مثلا در مخالفت با عقاید «پروتون» در مورد «دولت» و «احزاب» و «جامعه» می‌نویسد: «وجود دولت محتاج‌الیه بقای تمدن و قوام آسایش آدمی

است، ویا: «عدل و اعتدال حقیقی ممکن نیست حاصل شود مگر در سایه قوای متضاده یعنی همیشه قوه دولت و قوه ملت در برابر هم مساوی باشند تا عدل پدید آید» و یا «باید قوه دولت با قوه ملت متساوی و در برابر یکدیگر قائم و برپا باشند» (۵). در حالیکه میدانیم «پرودون» وجود احزاب را حکومت انسان بر انسان میدانند و آنرا نوعی از استبداد می‌شمارد و با دولت مخالف است و میگوید: «نه احزاب و نه قدرت، بلکه آزادی مطلق انسان و رعیت و تن در سه کلمه ایسان سیاسی و اجتماعی خود را بیان کردم» (۶).

با اینهمه، میرزا آقاخان، هم از آنارشیسم و هم از «سوسیالیسم» بهره می‌گیرد و می‌نویسد: «اما باید دانست که افراد آدمی «بالذات» مساوی هستند و اختلاف در استعداد و قوای روحانی افراد بیش از تفاوتی که در شکل و نیروی جسمانی آنان مشاهده میشود نیست» و یا: «سوسیالیستها می‌گویند تمام افراد باید در امتیازات ملی مساوی باشند و چرا باید مسکین از گرسنگی بمیرد در همه امتیازات از آن دیگری باشد؟ بلکه هرکس باید حقوق خویش را دارا شود» «اصحاب نیهیلیسم معتقدند نابرابریهایی که در اجتماع مشاهده می‌گردند از جمله فقر و توانگری جعلی از عوارض جامعه مدنی و طرز تربیت و نوع حکومت است» و یا: «ارباب آنارشیزم مساوات ثروت را میخواهد، میگویند: تمام املاک و مستغلات و اراضی مشاع را جمعی بی‌استحقاق ربوده‌اند در صورتیکه جنگلهای وحشی و باطلاهای بی‌آبادی بر اثر زحمت ملت آباد گردیده است» (۷).

با اینهمه، هرچیز تر «پرودون»، (انقلاب سوسیالیستی بدون پرولتاریا) و تکیه فراوان او بر دهقانان، در اروپای قرن نوزدهم، تخیلی و دور از حقیقت می‌نماید، عقیده «میرزا آقاخان» در باب حکومتی متشکل از عامه مردم و دهقانان (باتوجه باینکه در ایران چیزی بنام پرولتاریا وجود نداشت) عاقلانه و سنجیده است.

در باب عقیده مذهبی او باید بگوئیم که ابتدا تربیتی مذهبی داشت و متمایل به «بابیه» بود. اما پس از اقامت در استانبول و مطالعه کتب متفکران اروپائی، بی‌گبار از مذهب دست شست و بشورشی علیه تمام مذاهب پرداخت. میدانیم که او ابتدا متمایل به «باب» بود و پس از مسافرت به استانبول، به‌راه «شیخ احمد روحی»، «بفیدن» «یحیی صبیح‌ازل» (جانشین بحق باب) رفتند و دو دختر او را به‌مسری اختیار کردند. اما کشش «میرزا آقاخان» بسوی «بابیه» عتیقی جز مذهب داشت (۸).

گرایش اولیه میرزا آقاخان به «بابیه» ، بعزت شور آزادی خواهی
 این نهضت بود . بعدها ، او از این فرقه هم دست شست و بمخالفت
 با کلیه ادیان پرداخت : مثلا در رساله سه مکتوب می نویسد: «طایفه
 بابیه جماعتی اند که طاقت کشیدن بار شریعت عربی و بار سربارهای
 امام علی نقی و کوله بارهای شیخ احمد احسائی را نیاورده طناب
 را سرببریده از زیر بار مذهب شیعه که واقعا لایتحمل است بیرون
 خزیده ولی از خزی و حماقت بزیر بار عرقان قلنجهای سیدیاب رفته اند
 که غصنی است از همان دوحه و گردیده ایست از همان نقشه ایشان
 را بایی میگویند و تکفیر نموده و میکشند» (۹) .

کتاب «هفتاد و دو ملت» در حقیقت جامع عقاید مذهبی میرزا آقاخان
 است . او این کتابرا تحت تاثیر کتاب «قومخانه سورات» اثر «برناردین
 دوسن پی پیره» بوجود آورد . داستان کتاب در قومخانه ای در شهر
 «سورت» هندوستان میگذرد . در این قومخانه ، نمایندگان کلیه مذاهب
 و ادیان معتبر روی زمین ، نظیر ادیان «کنفوسیوس» و «زرتشت» و
 «یهوده» و یک «کاتولیک» و یک «پروتستان» و یک «ترک مسلمان» و
 یک «فقیه» از اهالی «نجف» و یک «شیخی» و یک «درویش نعمت
 الهی» و یک «بابی» و «مشتی» «حبشی قبطی» و «تاتارلامانی» و «زیدی
 عرب» و «اسماعیلی» ، گرد آمده اند و هر یک در خصوصیات اعتقادات
 خود سخن میگویند و سعی بر آن دارند که حقایق عقاید خودرا به کرسی
 بنشانند . در این قومخانه شخصیتی است بنام «میرزا جواد شیرازی»
 که در حقیقت همان «حاج میرزا جواد کریمانی» ، استاد سابق «میرزا آقا
 خان» است . او در خاتمه بحث ، همه ی ادیان را به صلح میخواند و
 آنها را از جنگ و ستیز باز می دارد . این شخصیت ، همانند اصحاب
 «دائرة المعارف» فرانسه ، سخت به «عقل» معتقد است و نوع دینی که
 عرضه میکند ، بسیار شعبیه به «عقل انسانیت» «اگوست کنت» است .
 چهره دیگر «میرزا جواد» ، میتواند «میرزا آقاخان کرمانی» باشد .

رساله «هفتاد و دو ملت» حاوی دو نکته بسیار مهم است . اول اینکه
 میزان اطلاعات وسیع «میرزا آقاخان» را درباره کلیه مذاهب و ادیان
 جهان و اساطیر مذهبی هندی و چینی میسراند و دوم اینکه او بالحنی
 بسیار زیرکانه ، به تخطئه کلیه مذاهب می نشیند و نوعی «اومانیزم»
 را بجای مذهب پیشنهاد میکند . و مثلا از زبان یک دهقان (که معرف
 عقاید نویسنده است) میگوید : «... از پی حقیقت در جهان رفتن
 شگفت باشد ، حقیقت یعنی خدمت به ابناء بشر ، یعنی سعی در نظام
 عالم ، یعنی تنویر عقل و افکار ، یعنی اجرای مساوات حقوق ذریعان

تمام افراد انسان ، یعنی حفظ ابتدای خود ، یعنی عمارت بلدان و ایجاد صنایع و اختراع فابریکها و تسویه طرق و شوارع و تسهیل وسایط نقلیه و ترویج معارف و خیرخواهی عموم خلق و ترویج نفوس و اجرای شانون عدل و انصاف» (۱۰).

او در هنر و ادب نیز صاحب نظر بود . کتاب «رضوان» را به تقلید «گئوسنان سعدی» ، در سن بیست و پنج سالگی در کرمان سرود . در کتاب «ریحان» (که فقط ۲۰ صفحه از آن را در عثمانی نوشت و بعد دستگیر شد و بقتل رسید) به سختی به فرمولهای قراردادی و کهنه ادبیات ایران می تازد . در کتاب «نامه یاستان» تاریخ خلاصه ایران را به تقلید از فرموسی و در بحر متقارب سرود . در هنر و «استتیک» سابقه ای خاص داشت . در تقسیم بندی هنر ، اشتباهی کوچک میکند و از شعر عذری که تا آنروزگار وجود داشته (سینما بعدها به این گروه اضافه شد و لقب هنر هفتم گرفت) ، شعر ، موسیقی ، نقاشی و پیکره رانشی را ذکر میکند اما نویسندگی و تأثیر را از قلم می اندازد و علاوه بر آن رقص را جزو هنرهای اصلی میدانند که این شاید در اثر مطالعه قصه های کوتاه و رمانهای نویسندگان کلاسیک فرانسه و اروپا باشد و باز شاید منظور او از رقص (بعنوان هنر) باله و بصورتی دیگر هنر تئاتر باشد . چرا که در آن روزگاران ، باله در اوج بود . از حرفی اینس راجع به شعر و رقص و موسیقی ، چنین استنباط میشود که کتابهایی راجع به «استتیک» مطالعه کرده است اما نه مطالعه ای جدی (چرا که او مرد مبارزه بود نه هنرمند به معنای کامل) . از لحن ستایش آمیزش راجع به موسیقی ، میتوان فهمید که علاقه ای فراوان به موسیقی کلاسیک اروپا داشته است . راجع به وزن و قافیه شعر نظریه ای جالب دارد . شعر در اصل بیان حالات و افکار بود بطریق سخن موزون و پیش از اختراع خط بوجود آمد و از اینجا پیدا شد که اجل سخن خراستند گفتارشان باقی بماند و چون خط نبود راهی غیر از این که کلام را مقید بوزن و قافیه دارند نجستند . به شعر اجتماعی و مکتب «ردالبسم» ایمان دارد . از شرح مفصلی که راجع به شعر یونان باستان میدهد ، میتوان دریافت که شعر یونان را بشکلی دقیق و فوق العاده «میدانسته است» . «لوئیسلم» اصلی شعر یونان (آپیک - دراماتیک - لیریک - دیداکتیک) را میشمارد و می نویسد: «هروئیک» Hero:que رزمنامه و احوال پهلوانان - «تراژدی» Tragedie داستان تعزیت ، شاهل احوال و صفات بزرگواری و دلآوری شهداء که موجب تأثیر و ترویج محبوب مردم گردد .

«الژی» Elegie مرثیه و فوجیه

«لیریکه» Lyrique تغزل

«فوزی تیفیه» Fugitif اشعار قصار که شاعر حقیقی را بگیرد و

شعشعه دهد .

«کور» Choeur اشعاری که چند نفر با هم بخوانند

«کمدیه» Comedie داستانهایی خنده آور که اخلاق و عادات زشت

ملتی را در لباس مسخره بیان کند .

«برلاسک» Burlesque جدیات آمیخته به هزل

«ساتیره» Satire بیان اعتراضات بزبان طنز و کنایه .

«فابل» Fable قصه و افسانه

«پاستورال» Pastoral اشعار شبانان و دهقانان

«اگلکه» Eglogue شعر چوپانی بصورت مکالمه

«مکتوب موزون» و قطعه‌های شعری که با ساز و آلات موسیقی

چنت گردند . علاوه بر انواع مزبور اکنون فرنگیان اقسام دیگر برآق

افزوده‌اند . و در هر صورت «خواه فرنگیان و خواه یونیان مقصودشان

از شعر یک نتیجه طبیعی بود که اخلاق ملتی را اصلاح کنند، و پاره‌ای

احساسات منور در مات پدید آورده، اما شعر و شاعری در مشرق زمین

صورت بدی را کسب کرده و بجای اصلاح موجب فساد اخلاق ایشان

است» (۱۱).

در اذتقادهایش از شعر کلاسیک ایران، به همه‌ی شعرای کلاسیک .

جز فردوسی ، می‌تازد و آنچنان به قالبهای شعری قلابی و گندیده

دوران پس از «فردوسی» و «حافظ» حمله میکند و این حملات آنچنان

مستدل و منطقی است که خواننده ، جز تحسین ، کاری دیگر نمیتواند

انجام دهد . در یکی از نقدهای ادبیش مینویسد: «تاکنون بخاطر

عیبچکدام خطور نکرده که این بساط کهنه را برجیده و طرحی نسو

درافرازند»

در نقد شعر ایران ، مرتباً به اشعار شاعران یونان (همه و)

و فیز شکمپیر ، استناد میکند . اما اندیشه‌اش یکسره دل بداتها

نایسته است . زیرا که در شعر به آمیزدای از شعر ایران و شعر متحرک

و مرده‌ی اروپا نظر دارد . ذهن جوشنده و پرشورش ناعنها درسیاست

آرام نمیگیرد بل در هنر نیز به هنری جز هنر رئالیسم و مردمی معتقد

ذیست . کتاب «نامه باستان» (تاریخ منظوم ایران) را در قسائیر از

«فردوسی» و «همره» ، و با زیبایی حماسی و در بحر متقارب سرود .

نمونه‌ای از شعرهای او را ذکر میکنیم . در این شعرها رگه‌هایی از

دشویدیزم، یافت میشود و نوعی ارتجاعمی نیز در برخی از ابیات آن
بچشم میخورد .

در یادآوری از نیک بختی مردم ایران (پیش از ساسانیان) میسرایید

همیشه ز تو دور دست بندی
که روم و فرنگ از توجستی امان
که بوندت به هر سوی لشکرکشی
که استقبولت بود جای شکار
همه ترکازت به یوتان و روم
که می تاختی تاختا و ختن
تو را آمد از مصر و از کار قاج
نبشتند نام تو را برنگین
که استرخ تو بود باغ بهشت
که زرتشت آباد بودی بهشوش
که بودی عروس جهان شهر راز
خرامان بهر سوی بودی بکان
که در بلخ برپا بدی نوبهار

ایاماک ایران انوشه بزی
خوشا روزگاران فرخ زمان
بسی خرم آن روزگار خوشی
همی یاد باد از آن روزگار
همه ایلغارت به آباد و بوم
خوشا آنچنان روزگار کین
زهی عصر و فرخ زمانی که باج
خجسته زمانی که در هند و چین
چه خوش بودی آنروز فرخ سرشت
خوش آن عصر رخشان بانازونوش
مبارک بد آن عهد فرخنده باز
خوشا روزگاری که در اکبتان
خنک روز خرم چنو روزگار

و درسوگواری برایام گذشته، میسرایید:

کجات افسر و گنج و ملک و سپاه
کجات آن بزرگان خسرو پرست
که شیر زبان آوریدند زین
که دشمن بدی تیغشان را نیام
که گیتی همه داشتی زیر پر
که سر برکشیدی ز صاهی و ماه
کجات آن همه تیغهای بقیش؟
کجات آن بهبزم اندران کام و جام؟
کجات آن بزرگان با دار و پرد؟
که کردی همه دیو و جادو به بند
.....

کجات آنهمه رسم و آیین و راه؟
کجات آنهمه دانش و زور دست؟
کجات آن نیرد یلان دلیر؟
کجات آن سواران زرین سقام؟
کجات آن همه مردی و زور فر؟
کجات آن بزرگی و آن دستگاه؟
کجات افسر کاویانی درفش؟
کجات آن بهرزم اندرون فروتام؟
کجات آن دلیران روز نبرد؟
کجات آن کمین و کمان و کمند؟
.....

و نیز دوباره اوضاع روز میسرایید:

عمه جای اهریمنان گشته است

مگر حال آن ملک برگشته است

دل خود به خون کسان کرده شاد
 جگرهای مردم همه خون شده
 رعیت ز جورند در پیچ و تاب
 که شد خاک ایران ز مردم تپی
 گریزند در غند و قفاز و روم
 موی بگردانند خوار و ذلیل
 نه هرگز روا می شود گامشان
 قناعت نموده ز دنیا به قوت
 همه پایمالند در رهگذار
 نذارند آن بینوایان امان
 براین بی کسان هیچ ماوا نبوده
 به سرشان یکی اختر شوم گشت
 که بخت بد از شهر خویشش فراند
 که آوارگیهای ایشان ز چیمت
 که بینی یکی هیبت افزا قرار
 نبینی یکی روح زنده به جای
 به مانده گور و بیمار سان
 پدیدار از چهره ها سوک و درد

گروعی همه بد دل و بدنهاد
 مگر جور و بیداد افزون شده
 مگر شه گدا گشت و کشور خراب
 همانا که شه نیستش آگهی
 همه مردم از دست بیداد و شوم
 در آنجا به هرکار پست و ذلیل
 نه کس می پرسد همی نامشان
 همه لرک و بیچاره و لات و لوت
 فزاده به غربت درون خوار و زار
 به غربت هم از جور شهبدان
 مگر خود در ایران زمین جا نبوده
 که پرکنده گشتند در کوه و دشت
 به ایران یکی نامداری نماید
 الا گر بدانی بخوامی گریست
 یکی رهگذر کن به ایران دیار
 در آن ظلمت آباد و وحشت سرای
 به هر جا که بینی یکی سارسان
 همه رنگها رفته و روی زرد

و آنگاه مردم را رسماً دعوت به انقلاب می کند و می سراید:

چرائید در چاه غفلت نژند
 به آسان توانید گیتی گشت
 بیایست خواندن حقوق بشر
 بهو نیک گیتی نباشد ز شاه
 ببینید هر چیزی در دست خویش
 به دست شما هست یکبارگی
 گجایید آن مردم شیرگیر
 چرا کند شد خنجر کابلی
 همان ملت آسمانی نژاد
 که پرداخت از ماردوشان زمین
 که در کشور انداخت یلوی عام
 چنان از دعا نوش ناپاک را
 (۱۲)

کنون ای مرا ملت هوشمند
 برآئید و ببینید کار شگفت
 ولی تا شناسید از خیر و شر
 که تا خود بدانید ز آئین و راه
 اگر آگهی تان رسد کم و بیش
 همه نیک بختی و بیچارگی
 چرائید در چاه غفلت اسیر؟
 چرا چنبری گشت پشت بلی؟
 گجائید آن نامداران راد
 کجا شد فریبون بنا داد و دین
 کجا رفت آن کاوه نیک نام
 برانداخت آئین ضحاک را

میرزا آقاخان . مطالعاتی نیز در «رمان» و «نمایشنامه» داشت . اما به چند علت نتوانست همچون «آخوندزاده» این رشته را ، بعنوان کار اصلی خود انتخاب کند (شاید استعداد «آخوندزاده» را در این رشته نداشت).

۱- دروان شکفتگی نگری (در مقیاس بزرگ) و جوانی شهید شد (مگام مرگ، چهل و سه سال داشت).

۲- تمکن میرزا فتحعلی آخوندزاده را نداشت. زیرا که هزینه زندگی ده سال اقامت در استانبول را از راه تدریس و رونویسی کتب و مقاله نویسی در روزنامه اخذ تأمین کرد.

۳- کشمکش متوالی با سقیر ایران در عثمانی (علاء الملک) و ناصرالدین شاه و سلطان عبدالحمید، روحش را فرسود.

۴- فراغت و بیکاری آخوندزاده را نداشت.

۵- آخوندزاده در کنار «مارلینسکی» و «لرمانتوف» و «چاوپاوانزه» و «خاچاتورآبویان» ، نمایندگان شعر و رمان «روسیه» و «گرجستان» و «ارمنستان» ، و آثار آنها زندگی کرد و آثار سایر کلاسیکهای روس و فرانسه و انگلیس را مطالعه نمود اما دوستان «میرزا آقاخان» ، «شیخ احمد روحی» و «خبیرالملک» و «ملکم» و «سید جمال الدین» بودند که خود چیزی از رمان و نمایشنامه نمیدانستند. اما با اینهمه او در ترجمه کتاب «حاجی بابا» به همراه «شیخ احمد روحی» ، به «میرزا حبیب اصقهبانی» کمک کرد و خود نیز نیمی از کتاب «تلماک» را با نظری ادیبانه و زیبا به فارسی برگرداند. کتاب «تلماک» را «فرانسوا فنلن» ، Francis Fenelon نویسنده فرانسوی (۱۶۵۱ - ۱۷۶۵) که معلم و مشاور «لوک دوپورگنی» بود برای او و بخاطر تربیت او نوشت . نویسنده در این کتاب ، «تلماک» فرزند «اولیس» را به سفرهای گوناگون می‌کتابد تا صاحب تجربه و شجاعت گردد. داستان از این قرار است که «هرکول» ، «هزیرون» خواهر «پریام» پادشاه «تروا» را ربوده یا خود به «یونان» برد . «پریام» پسر خود «پاریس» را مأمور کرد که به یونان رفته ارثیه عمه خود را مطالبه کند . «پاریس» در «یونان» مهمان «منااس» پادشاه «اسپارت» شد و زن «منااس» را قریب داده ، مخفیانه به «تروا» بازگشت. «منااس» ، «آگاممنون» ، برادرش و «اولیس» پادشاه «ایتاک» و برادران «آزاکس» و «آخیلوس» (آشیل) و سایر پادشاهان و دلاوران یونان را گردهم آورد و لشکر به تروا کشید و پس از سالها محاصره بی نتیجه . سرانجام «اولیس» حیل‌های اندیشید و یونانیان با کشتی بسوی یونان براه افتادند و یک اسب چوبی باقی گذاشتند . اعلالی «تروا» اسب را

به داخل شهر آوردند و جشن گرفتند . اما در نیمه‌های شب جنگاوران برگزیده یونان ، از شکم اسب بیرون ریختند و دروازه‌ها را گشودند و سپاه بازگشته یونان را بداخل شهر راهنمائی کردند. و تروا نابود شد. پس از ختم جنگ «تروا» ، اولیسیس با کشتی بسوی وطن براه افتاد، اما دچار بلایای پیشمار و طوفانهای شدید شد و به جزیره «زیری» افتاد و «کالیپسو» عاشق او شد و «اولیسیس» را هفت سال نزد خود نگاهداشت. «اولیسیس» پس از خلاصی از این جزیره ، دوباره کشتیش دچار طوفان شد و به جزیره «فناسی» افتاد و... و پس از سالها دوری از وطن ، سرانجام «بایرونان» رسید و مدعیان غمسرش «پنه‌لویه» را نابود کرد . «تاماگ» فرزند «اولیسیس» است ، که به‌همراهی «مئیرو» و «رب‌النوع‌عقل» که بصورت «منتر» لاله «تاماگ» درآمده به جستجوی پسر بی‌برود و ماجراهای بسیار می‌بیند و صاحب عقل و تجربه میشود . در این کتاب، نویسنده، علاوه بر اعتقاد به تعظیم و تربیت ، انتقاداتی نیز از طرز حکومت اوئی‌چیاردهم بعمل می‌آورد. این کتاب قبل از ترجمه به‌فارسی ، در مصر و عثمانی نیز ترجمه و مورد استقبال روشنفکران قرار گرفته بود. یاری «میرزا آقاخان» بقدرتی از آنرا به‌فارسی ترجمه کرد اما گویا بعلم درگیریهایی که در اواخر زندگی با «علامه‌الملک» پیدا کرده بود موفق به ترجمه کامل آن شد . ترجمه کاملی از این کتاب درست است که توسط علی‌خان ناظم‌العلوم و در سال ۱۳۰۴ انجام شده است . (۱۳) .

نونه‌ای از ترجمه میرزا آقاخان بقدرت می‌دهیم:

.....درین حال چون شیرمردان دل را قوی گردان و بپدر خود اولیسیس تاسی کن و من تشابه ابغما ظلم مانند کوهی که قنجداد حراحت از جای نتواند برد پایدار و استوار باش تا بهز بادی نیفتی یا بدامن کش چو کوه خلاصه دل‌داریهای متور روح جدیدی مرا بخشود و بر قوت عظیم همی افزود تا آنکه طوفان تیره غرو نشست و هوا صاف و روشن گشت و کشتیهای اشقیای اینان پدید آمد که در پیرامون کشتی ما پراکنده بودند و اگر ما را بدانحالت از دور میدیدند فوراً می‌شناختند و بیم گرفتاری و خطر عظیم بود. درین حال نیز حسن تدبیرات و چیرم دستی متور در باب استخلاص کشتی مرا بسی شگنت آمد که بجایگی کشتی ما را بشکل یکی از کشتیهای ایشان جدا ساخته بود ترتیب‌داد چون دستهای چند از گنهای الوان بر سر آنکستی بسته بودند متور برخواسته کشتی ما را بهمان صورت بیاراست و پاروکشان رو بنرمود که فروتر نشسته خود را نعیان نسازند تا دشمنان را قوه تشخیصی حاصل نگردد و کشتی ما را شناسند . در آنحالت از کشتیهای اسان

بسرعت گذشتیم همینکه کشتی ما را دیدند از فرط سرور آواز نفیر بچرخ اثیر رسانیدند و ما را از رفیقان خود پنداشته برسلمات ما تهنیت برداشتند و ما نیز دیدار آشنا را چندان مفتنم ندانسته و باد شرطه را که در آن حال می‌وزید غنیمت شمرده به نیروی پاروکشی از ایشان بطرف دیگر رفتیم و چون عهد شهاب بشتاب بگذشتیم، (۱۴).

با حدسی قریب به یقین، «میرزا آقاخان» چند رمان نیز تألیف کرده است. می‌نویسد: «..... از برخی از سرشناسان کرمان که از احوال میرزا آقاخان اطلاع داشتند (از جمله محمود حبسگانی کرمانی) به قواقر شنیده شده که میرزا آقاخان چند داستان تاریخی بصورت رمان فرنگی درباره مزدک، مانی، نادرشاه و شاه سلطان حسین نوشته بوده است.

درست نمیدانم این کتابها (اگر او نوشته) چه شده است. میدانیم نسبت بزنگانی آن کسان از نظر تاثیر مثبت یا منفی که در تاریخ ایران کرده‌اند توجه خاص داشته است. اما نکته باریک اینکه میرزا آقاخان برافقادن دولت ساسانی را به «انتقام» تاریخی تعبیر میکند و کشت و کشتار مزدکیان را از علل عمده تباهی سلسله ساسانی می‌شمارد. میان این وجه نظر تاریخی و موضوع جلد اول رمان «دام گستران» یا «انتقام خواهان مزدک» (که بنام میرزا عبدالحسین صنعتی زاده کرمانی در بهمنی سال ۱۲۹۹ شمسی انتشار یافته است) همسانی غریبی است. و عنوان «جنایت عظیم: مرگ مدنیت» که در رمان مزبور سر فصل داستان سقوط ساسانیان است از تعبیرات خاص میرزا آقاخان میباشد. نکته عمده دیگر اینجاست که نویسنده «دام گستران» در مقدمه جلد اول آن مینویسد: «در سال چهاردهم زندگانی خود به تصنیف و تألیف این کتاب پرداخته بودم تا اینکه در این سال اقدام بطبع آن نموده، و.....» (۱۵).

باعتقاد ما، استدلال این نویسنده، کاملاً درست است. زیرا نوشتن چنین رمانی، مستلزم احاطه کامل بر تاریخ و دانستن فلسفه تاریخ است (زیرا که تا پیش از میرزا آقاخان و کتاب «آئینه اسکندری» او هیچ مورخ ایرانی، اطلاعی از فلسفه تاریخ نداشته است). و علاوه بر آن محتاج به مطالعه‌ای فراوان در رمان اروپائی و دانستن ساختمان و چارچوب رمان بوده است که ناهنجا و صنعتی زاده کرمانی، در سن چهارده سالگی (و بلکه تا آخر عمر) قاعد آن بوده، بلکه این مهم (نوشتن این رمان در سن چهارده سالگی) نه از عهده «صنعتی زاده» و «میرزا آقاخان» بلکه از عهده رمان نویسندگان نایب‌الای نظیر «تولستوی»

«گوگل» و «بالزاک»، نیز خارج بوده است. علاوه بر آن آنچه حدس ما را در مورد اینکه این رمانها متعلق به «میرزا آقاخان» است کامل میکند، توضیحی است که آدمیت میدهد. او از قول محمود دبستانی کرمانی می‌نویسد که «میرزا علی‌اکبر کرمانی» در استانبول، خدمت «میرزا آقاخان» و شیخ احمد زوخی، می‌کرده و پس از مرگ آنها قسمتی از کتابها و نوشته‌های آنها را با خود به کرمان آورده و این نوشتجات، پس از مرگش، بدست پسرش «عبدالحسین صنعتی‌زاده» می‌افتد و هنوز دیز مقداری از نوشته‌های میرزا آقاخان در اختیار خانواده این شخص است. و علاوه بر آن، «صنعتی‌زاده»، چند سال پیش، نسخه‌ی خطی رمان تاریخی «مانی نقاش» را به مؤسسه انتشارات علمی تحویل داده بود تا چاپ شود و طبع اظهارات ناشر، خط و کاغذ این نسخه، بسیار قدیمی‌تر از رمان «صنعتی‌زاده» بوده و در صفحه آخر کتاب جای یک اسم تراشیدگی داشته و نام «صنعتی‌زاده» یا خط تازه‌ای بر آن ثبت شده بود. تحقیقات «آدمیت» هرگونه شک و شبهه‌ای را از دل می‌زداید و ما را بر آن می‌دارد تا بگوئیم که این رمانها همگی متعلق به «میرزا آقاخان» بوده است. زیرا که میدانیم، او عشق غریبی به مزدک و مانی و نادرشاه داشته و علاوه بر آن بسیاری از مطالب رمان «دام گستران» با عقاید میرزا آقاخان در کتاب تاریخ «آئینه اسکندری» می‌خواند. علاوه بر آن در اثبات این مدعا دایل دیگری نیز در دست داریم. زیرا به چند رمان تاریخی و غیر تاریخی مثل «سلحشور» و «رستم در قرن بیست و دوم» اثر «صنعتی‌زاده کرمانی» برخورده‌ام و در مقایسه با رمانهای «مانی نقاش» و «دام گستران» یا انتقام خواهان مزدک، آنها را چه از نظر ادبی و چه از نظر تاریخی، بسی بی‌ارزش یافته‌ام و همین مسئله، حدس ما را در باب اینکه، آندو کتاب سابق‌الذکر از آن «میرزا آقاخان» است تقویت میکند. زیرا که اثر کتاب «رستم در قرن بیست و دوم»، بهیچ روی با اثر «دام‌گستران» و «مانی نقاش» نمی‌خواند. قسمتی از رمان «دام گستران» را نقل میکنیم و متذکر می‌شویم که این قسمت سوررئالیستی و خوفناک که شباهت بسیاری به فصل کتاب «وودرینگ هایتز» اثر «امیلی برونته» (فصل رویای لاک‌وود) دارد نمیتوانسته کار یک بچه چهارده ساله باشد و یا حدس قریب بیقین از قلم میرزا آقاخان جاری شده است:

.....فضای آن اطاق را تاریکی و ظلمت فرا گرفت و گویی روح شاه هم بهرامی پرتو آن شمع جزء ظلمت گردید و همینکه تاریکی

بر آن اطلاق مسئولی شد سر بریده را طاعت انسان مؤثری حاصل گشته
چنین گفت :-

«ای یزدگرد، البته تعجب خواهی نمود که چگونه سر بریده من در
این خوابگاه حاضر گشته و با تو سخن میگوید..... آری حق داری،
ولی در اینجا هر قدرت‌نمایی اورمزد که بر تو چنین معجزه ساختگی
خواهی برد و نیز حق داری برین حال و قتل من متعجب باشی و برای
آنکه سبب این تضرع آسمانی را بدانی مختصری از اعمال گذشته را
شرح میدهم بذرستی دقت کن : شاعنشاها ، پس از آنکه ایاد از
صدارت افتاد و شغل او بمن تعلق گرفت اگر خاطرات باشد من هم
بدرستور تو کورکورانه بدشمنی مزدکیان قیام نمودم و بالاخره در
تجسس اعمال آنان و سرکوبی ایشان از هیچ قسم اقدامی کوتاهی
نکردم و چون آنان تشبیهی مرا تصدیق بخوشان بی‌اندازه بدیدند کیفه
از من در دل گرفتند و مصمم گردیدند که مرا بمبارزات طلبیده از سر
راه پیشرفت خویش دفع مانعی را بنمایند و بالاخره در منزل شخصی
خودم همان شخصی که بمبارزه من قیام نموده و از من زخمی مهلک
بانو رسیده بود شمشیر خویش را در قلب من جای داد و پس از اندک
مدتی که احساس درد و صدمه کردم سر مرا از تن جدا ساخت . در آن
دقیقه که روحم نزدیک بصعود بود صدائی در من رسید که : ای کسی
که باساس مذهب اورمزدی در آویختی اینک در خوابگاه مخفی یزدگرد
حاضر شو و او را خبر ده که پیغمبر خدا یعنی مزدک ایمان آورد و
به آئین مساواتش رفتار کند و.....» (۱۶).

نمونه‌ای نیز از زمان تاریخی «مانی نقاش» بدست میدهم :

«..... از قضایای روزگار در آن شبی که مانی در تهیه قرار بود
طوفانی سخت موخس شروع شد و آب رودخانه هم که لیبای با زورق
خویش در آن انتظار مانی را میکشید زیاده شده بنوعیکه گاهی آن
زورق را امواج رودخانه بلند نموده بهرطرفی پرتاب میکرد ساکنین
خاذیالغ از صدای رعد و برق متوحش شده باصتدام و بتهای خویش
متوسل شده و از آنها رقع آن بلا را همی خواستند مانی با فراغت
خاطر مشغول خوردن غذا شد و چون از صرف شام فراغت یافت گامی
بجلو در مجلس که در خارج مقفل بود برداشت و گوش فرا داد صدای
طوفان و رعد و برق بقدری بود که صدائی مسموم تمیشد پس بجلو آن
دریچه آمد و همان میله آهنی را اعرم نموده دراین دفعه به آسانی سایر
میلهای کلفت آن دریچه را یکی یکی درآورد و بیک جست و خیز خودرا

براهرو آن دریچه کشانید و یادقتی تمام بخارج نظر افکند و...» (۱۷)

میرزا آقاخان، سه کار نمایشی نیز، بنام «سوسمارالدوله»، «حرائق» از حکومت ایران داشته است که گویا از نظر هنری، ارزش چندانی ندارند. به اعتقاد ما، مهمترین تالیف میرزا آقاخان، کتاب تاریخ ایران «آئینه اسکندری»، اوست و تحولی که پس از چند قرن رکود، در تاریخ نویسی ایران بوجود آورد. تاریخ و تاریخ نویسی، در ایران، فراز و نشیب بسیار داشته است. در زمینه تاریخ ایران باستان، تا زمان «میرزا آقاخان»، تواریخ معتبری در دست نیست. زیرا که مدارک و اسناد در دسترس تاریخ نویسان نبود (جز درباره ساسانیان که نزدیک به زمان اعراب بود) و از آن گذشته مورخین متعصب، میلی به ضبط و ثبت وقایع ایران قبل از اسلام نشان میدادند. پس از استیلای اعراب، حس «ناسیونالیسم» در ایرانیان بیدار شد و پس از پخش اشعار «شاهنامه» و نسخه های آن در میان مردم عادی، علاقه به تاریخ اسلامی از بین رفت و شاهنامه های آنرا گرفت. اما باید توجه داشت که در میان تاریخ نویسان اسلامی که بیشتر بشرح حال رجال و وقایع زمان هریادشاه و اتفاقات تاریخی می پرداختند و از «نقد تاریخ» و «فلسفه تاریخ» در آثار آنها خبری نبود، چند استثنا وجود داشت. از جمله «ابوریحان بیرونی»، که روشی علمی را بکار می برد و «طبری» که نقد تاریخ را میدادست و «ابن خلدون»، که امروزه او را پدر جامعه شناسی می دانند. از قرن سوم تا هشتم هجری فن تاریخ نگاری در ایران گامی به پیش برداشت اما دیره کار هنوز محدود بود و به وقایع کشور های اسلامی و گاه «چین» و «مغولستان»، ختم میشد. اما در همین زمانها نیز، «ورخیتی مثل «ابن اثیر» (که گهگاه برداشتهای صحنی از تاریخ دارد). «بیهقی» و «رشیدالدین فضل الله» یافت میشدند که آگاهیهای را به خواننده منتقل میکنند اما اینان نیز نمیتوانستند عوامل اجتماعی و اقتصادی را در قالب معنی در آورند. تنها در این میان، «رشیدالدین فضل الله»، تاریخ را از محدوده کشورهای اسلامی میگذراند و لقی وسیع نشان میدهد و مثلا در «جامع التواریخ» موفق میشود نوعی از جامعه نگری و جامعه شناسی ابتدائی را درباره زندگی اجتماعی و اقتصادی مغولان و ییلاق و قشلاق و حکومت آنها، بدست دهد (۱۸).

از قرن هشتم تا قرن سیزدهم هجری، تاریخ نویسی ایران در تاریکی کامل غرورفت. در تالیفات تاریخی این چند قرن، نه نقد تاریخ دیده میشود، و نه فلسفه تاریخ و نتیجه گیری صحیح از آن. مورخان بسبب وابستگی به دستگاه فتووال، از ذکر بسیاری از حقایق

چشم می‌پوشند و وقایع کوچک و بی‌اهمیت را زیر ذرهبین بزرگ می‌کنند و از وقایع بزرگ و مهم، به‌آسانی چشم می‌پوشند. خلاصه در عصر صفویه، که جنگ شیعیه و سنی، و استیلای خرافات (بهترین نمونه آن داستان یوسف شاه در زمان شاه عباس، در کتاب عالم‌آرای عباسی و نیز شاه سلطان حسین صفوی است) باین مسئله دامن می‌زدند. در این دوران، تاریخ‌نگاری مورخین ایرانی، چیزی نبوده جز جیره‌خواری نداشتن تعقل تاریخی، نداشتن فلسفه تاریخ، نداشتن جامعه‌شناسی تاریخ، تحریف حقایق و چهره‌ای آب‌زیر‌کاهانه گرفتن.

برای مثال، اسکندر بیک منشی، مورخ دروغ‌زن دربار شاه عباس، درباره واقعه مهمی مثل مهاجرت اجباری ارمنه بایران و قتل و ضرب و جرح و شکنجه آنها توسط قزلباشان می‌نویسد: «و عساکر نصرت نشان پذیرایی فرمان گشته تا حسن قلعه سی که مابین قارص و ارزق‌الروم است تاخت و تاز کرده در لوازم خرابی و سوزائیدن علفزارها و غلات تقصیری نگردند. و تا دوسه هزار خانوار از ارمنه و الوس و احشام که در آن ولایت بیلاق داشته‌اند کوچانیده باین طرف آورده بحراق فرستادند و مواشی و اغنام بمیار بدست عساکر ظفر شمار افتاده و تا قریب بیست هزار اسیر غیر ملت آوردند که در میانه قزلباش سرف اسلام یافتند» (۱۹).

در حالیکه یک شاعری که خود، مهاجرت این بینوایان را به چشم دیده می‌نویسد: «ولی باقی ارمنه به‌ترک شهرها و مسکن خود راضی نمیشدند، و سپاه ترک نیز هر لحظه بسوی قارص، که نزدیک‌ترین شهر به ایروان است، پیش می‌آمدند. پس شاه فرمان داد که سربازان ایران مردم را بخرکت و مهاجرت بدرون ایران مجبور کنند. سربازان با شمشیرهای کشیده بدهکده‌ها میرفتند و کدخدایان را احضار میکردند، و بسر شاه قسم می‌خوردند که اگر در چند ساعت مردم را کوچ ندهند، سر خود و زن و فرزندانشان بریده خواهد شد و.....» (۲۰).

و پیا میرزا مهدی خان استرآبادی، وزیر و مورخ «نادرشاه»، در در کتاب تاریخ خود، «دره نادری» و «جهانگشای نادری»، بجای شرح سیاست اراضی نادر و ظلم فراوان او بر توده، دست به لفاظی زده است و برای مثال در فصل حمله نادر به هندوستان می‌نویسد: «شمشیرهای کج، درخم و راست یلان تازم از هلال و تچره یاد می‌آورد، و خنجر ذنب پیکران دلاوران به مجامده از عقد راس گره می‌گشود و.....» (۲۱).

و نیز مورخ جیردخوار و دروغزن دستگاه ناصری، «میرزا محمدتقی آسان‌الملک سیهره، درباب چگونگی مرگ «امیرکبیر»، چنین می‌نویسد: «برحسب فرمان شاهنشاه جلیل خان میرزا تقی‌خان را با تمام اموال و انتقال برداشته طریق کاشان پیش داشت. شاهزاده عزت‌الدوله (خواهر ناصرالدین شاه و همسر امیرکبیر) که در سرای او بود بوفاتی که چنان پادشاهزاده را زمینده است از کنار او کنار گرفت و او را در کالسکه خویش نشیمن داد تا مبادا عواقب شاهنشاه درعرض راه او را آسیبی کنند. بدینگونه طی مسافت کرده تا در قریه فین کاشان فرود شدند و در آنجا متوقف آمدند. پس از مدت یک اربعین که میرزا تقی‌خان در قریه فین روز گزارشت از اقتحام خون و ملال مزاجش از اعتدال بگشت سقیم و علیل افتاد و از فرود انگلستان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دو شنبه میجدمم ربیع‌الاول درگذشت و...» (۲۲)

درنظر اینگونه مورخان «مقصود اجباری، تبدیل به «اقتحام خون و ملال مزاج» میشود و حقایق قلب میگردند. این روش تاریخ نویسی تا اوائل قرن سیزدهم هجری ادامه داشت تا اینکه بر اثر عواملی نظیر شکست‌های ایران از روسیه و ترجمه کتب تاریخی «ولتر» و دیگران (که ذکرش رفت) و کشفیات تاریخی و تاسیس «دارالفنون» و چند عامل دیگر، تاریخ نویسی چهارای دیگر بخود گرفت و آثاری نظیرنامه خسروان، اثر شاهزاده جلال‌الدین میرزا، (که ذکرش رفت) و تاریخ «منظوم ناصری»، اثر «اعتمادالسلطنه» و «آئینه اسکندری»، اثر «میرزا آقاخان کرمانی» به‌وجود آمد. برجسته‌ترین تاریخ‌نویس ما در قرن سیزدهم هجری «میرزا آقاخان کرمانی» است. او بسبب مطالعه آثار مورخین اروپائی، با فلسفه تاریخ و نقد تاریخ آشنا شد و این شیوه را در کتاب «آئینه اسکندری» بکار برد.

او که بزبانهای «فرانسسه» و «انگلیسی» و نیز زبانهای «فرس قدیم» و «زنده» و «اوستا» و «پهلوی» آشنائی داشت، برای نوشتن تاریخ ایران باستان، از علمی‌ترین اسلوب ممکنه کمک گرفت. بدین ترتیب که علاوه بر مطالعه منابع فراوانی که باین چند زبان نوشته شده بود، از مطالعه سکه‌های سلسله‌های مختلف و کتیبه‌ها نیز سود برد. خودش می‌نویسد: «در سال هزار و سیصد و هفت هجری که حقیر کتابی در ادبیات فارسی موسوم به آئین سخنوری ساخته و پرداخته بوم و بر یکی از بزرگان (گویا سید جمال‌الدین اسدآبادی) عرضه نمودم پس از تعجب و تحسین بسیار فرمودند بسیار خوب ولی ما امروز مهمتر و لازم‌تر از لیتراتور Literature چیزی دیگر لازم داریم و آن هیستوار Histoire یعنی

تاریخ است . اما نه تاریخی که در مشرق معمول و متداول است بطوری که خرافاتگاران را متصودی از آن جز اسماغ قصه و افسانه و مجرد گذرانیدن وقت و نویسنده را نیز منظوری غیر از ریشخند و خوشامد گویی و بیپوده سرائی نمیباشد . بلکه تاریخ حقیقی که مشتمل بر وقایع جوهری و امور نفس الامری بود تا سائق غیرت و محرک ترقی و موجب تربیت ملت بتواند شد و خواننده بمطالعه صفحات آن خود را از عالم غفلات و عرصه بیخبران بالاتر بیاورد لاجرم طرح نوشتن و تألیف این کتاب ریختم (۲۳).

میرزا آقاخان که میدانسته، تحولی بزرگ و انقلابی در تاریخ نویسی ایران بوجود آورده است ، خود در مقدمه کتاب ، اشارهای به وضع تاریخ نویسی شرق در ایران دارد و می نویسد : «من تاریخ سابقاً در میان اهل آسیا جزو افسانه و اسما و در نزد اهالی غرب در فهرست وقایع ثبت بود بدون اینکه هیچ مورخی ذکر سبب و تحقیق مطالب کند همه چیز را حواله بقضا و قدر میکردند . ولی اعلی اروپا از دیرگاهی یاز برای این علم قانونی جسته اند که آن را حکمت تاریخی مینامند و از روی نتیجهها برگرفته و تمام سلسله وقایع را دائماً مطیع یک قانون مخفی (فلسفه تاریخ) میسازند و در این فن چنان عوالم وسیعه طی کرده اند و اصول رشد و انحطاط عمر دول را از روی تحقیقات دقیق معین داشته که هرکس پس از خواندن کتب تواریخ ایشان میتواند بفهمد که فلان دیوات بچه سبب ظهور کرد و بچه سوه زنده بود . و ابتدای فلان قدرت از کجا آمده و عمر فلان شوکت بکجا منتهی شده . جای تاسف و تعجب نیست که امروز در خاک سوریه (شامات) و اطراف آنجا قبر هریک از تلامذه انبیای بنی اسرائیل و کاهنان یهود معلوم و محدود است و در ایران هیچکس دخمه زردشت و فریدون و کیخسرو و کاوس را نمیدانده (۲۴).

و نیز درباره تاریخ نویسی در ایران می نویسد: «همچنین در نزد ادبا و دانشمندان ایران دانستن جای سم اسب یعرب بن تحطان و مسقط البصره یعیرا مرو القیس ، جزو ادبیات و داخل فضایل است و از کمالات شمرده میشود و آن تحقیق احوال فرشاد شیر و جاماسب و ترجمه حال بزرگمهر (بزرگمهر) و هوشنگ کبیر نشان زندگه و الحاد و دلیل کفر و ارتداد است» (۲۵).

اوکه به خوبی به اهمیت تاریخ و تاثیر آن در سرنوشت ملتها ، آشنا بود می نویسد : «تاریخ قبایله نجابت و سند بزرگواری و شرافت و ذلیل اصالت عرقوم است .

هندوان را چیزی جز خدمت تاریخ و اساطیر برهما Brahma و مهابهارت Maha-bharat و احوال رامها Ram باقی ندارد .
چینیان را سببی جز تاریخ فوهی Fou-hi و هیا و شانغ و جیودر این مدت طولانی برقرار نگذاشته است .

یهودیان را چیزی که در این همه فترات ایام و ذلت کبری برپا داشته و نگذاشته است در زیر لگد اقوام خارجه محو و منقرض شوند همان تاریخ انبیاء و ملوک بقی اسرائیل است .

یونانیان اگر تاریخ سلاطین و ارباب انواع را نمیداشتند البته تاکنون در زیر فترات ایام اثری از آثارشان باقی نمی ماند و مسافند کارتازیان Carthagenois ، فنیقیان Pheniciens و اقوام کلدانی و آشوری و اهالی تروا Troie و لیدی مستحیل بقومی دیگر شده بودند . اگر همین شاهنامه فردوسی نمی بود بعد از استیلای اقوام عربیه بایران تاکنون بالمره لغت و جنسیت ملت ایران مبدل به عرب شده فارسی زبانان نیز مانند اهل سوریه (شامات) و مصر و مراکش و تونس و الجزائر تبدیل ملیت و جنسیت کرده بودند و از جنس خود استنکاف عظیم داشتند .

ترقی و تغزل و استعلا و انحطاط ادواری طبیعی است که باقتضای حوادث زمان و تغییرات حدشان مانند مواسم بهار و خزان برشاخصار مثل روزگار طاری میشود . و هیچ ملت از دست این تبدلات ریشه برانداز بجز وسیله تاریخی خلاصی نخواهد داشت . (۲۶) .

کتاب آئینه اسکندری ، از سلسله آبادیان آغاز میشود و به ترتیب به دکن تاریخ سلسله های پیشدادیان - ماردوشان - سلسله آبتین - کیانیان - هخامنشیان - سلوکی ها - اشکانیان و ساسانیان ، می پردازد و با ظهور اسلام ، خاتمه می یابد . در صدر سطر مطالب کتاب ، وسعت معلومات تاریخی مؤلف و دید واقع وسیع ذهن او ، جلب توجه میکند . این معلومات وسیع ، تنها شامل تاریخ ایران نیست ، بل یا تاریخ ، «مصر» و «کند» و «آسور» و «یونان و روم» و «کارتاز» و «فنیقیه» نیز پیوستگی کامل دارد .

بهترین شاعرکار او ، تجزیه و تحلیل عمیقی است که از انحطاط و سقوط ساسانیان بعمل می آورد . کاری که تازمان «میرزا آقاخان» ، هرگز بعمل نیامده بود . او معتقد است که در عصر ساسانیان ، سیاست به بیدادگری انجامید و خرافات و تکلیفات دینی ، اذهان مفان مردم را غاسد کرد و بعدها ، قتل مزدک و «مزدکیان» ، به انحطاط و سقوط این سلسله و تسلط اعراب بر ایران کمکهای فراوان نمود .

او که در کتاب «تاریخ شافزمان ایران» تمام فلاکت ایرانیان را از زمان تسلط اعراب میداند از این اندیشه‌ی صحیح غافل نیست که فساد حکومت ایران باعث شد تا راه دست اندازی اعراب به ایران هموار گردد.

در تاریخ‌نویسی ایران هیچ مورخی تا قبل از میرزا آقاخان، نخواست و نتوانست علل انحطاط و سقوط ساسانیان را از دیدگاه فلسفه تاریخ تجزیه و تحلیل کند. او در تجزیه و تحلیل دقیق خود از اوضاع عصر «ساسانیان» و نیز نقل عام «مزدک»، عقیده دارد که قصد اصلی «مزدک»، ایجاد «جمهوریت» بود و یادآور میشود که مزدک این افکار را ابتدا از متفکران یونان (ارسطو و افلاطون) کسب کرد و به ثلث آن افزود و رنگی «آنارشی» «کمونستی» بدان داد. می‌نویسد: «در جز مزدک در ایران برای طلب حقوق عامه و ادعای مساوات مطلقه هیچکس برنخواست و اگر وقتی امیران قبایل و یا سران مملکت علم استقلال افراشته‌اند سر برداشتن ایشان برای اجرای فواید عمومی نبوده بلکه باز بهوای خودبینی و کامروایی و طلب اقتدار شخصی اینکار کرده‌اند...» و اگر کسی در ایرانیان این سخن را گفته یا این حق را طلبیده همان مزدک بوده و بس و اگر این دربروی ایشان بسته نشده بود و تا کنون پیش‌رفته بودند امروز هیچ یک از ملل متعده دنیا بیایه ترقی ایران نمیرسیدند و این ملت را در منتها درجه نقطه ترقی و مدنیت مشاهده می‌کردیم، (۲۷).

و باز با آه و افسوس درباره «مزدک» و آئین او می‌نویسد: «گویند خود او لباس پشمینه پوشیدی و روزگار به زهد و پرهیزکاری گذرانیدی اعتقاد مزدک بعینه همان اعتقاد نهلیستها Nehliste و آنارشیستهای Anarchiste (طالب هرج و مرج) اروپاست که مساوات مطلقه را در میان افراد بشر جاری کردن می‌خواهند و می‌گویند باید همه مردم عموماً چنانچه از تنفس هوا و نور کواکب و استشمام نسیم و نظارت دریا و کوه و تفرج صحرا و بوستان باالتساوی متلذذ میشوند از سایر نعمات طبیعی و عطیات الهی نیز بهمین نسبت مستفید شوند و در میان جمعینهای بشریه فرق و اختلاف روی ندهد» (۲۸).

گرایش میرزا آقاخان، بسوی «مزدک»، ریشه در اندیشه‌های طبقاتی ضد برده‌داری و ضد فئودالی «مزدک» و «مزدکیان» داشت. میرزا آقاخان چند اثر مهم دیگر نیز نظیر «تاریخ شافزمان ایران» (درباره تاریخ تطور ایران اسلامی) - «تاریخ قاجاریه» و «سبب ترقی و تنزل دولت

و ملت ایران - تکوین و تشریح (در تمدن جدید و فلسفه علوم) -
 تاریخ ایران از اسلام تا سلجوقیان - صد خطابه (رساله سیاسی،
 انتقادی) - سه مکتوب (رساله سیاسی، انتقادی) - در تکالیف ملت
 (رساله اجتماعی، انقلابی) - عقاید سیخیه و بابیه - هشت بهشت
 (در فلسفه و نیز عقاید فرعه بابیه، با همراهی شیخ احمد روحی) و
 رساله عمران خوزستان تألیف نمود که هر کدام رسالتی بسازد ارزشمند
 و باید بدقت بررسی شوند.

ذکر این متفکر انقلابی را با خطابه او به جلال الدوله ختم می‌کنیم:

رای جلال الدوله

در جهان سرف - افتخاری برتر از آن نیست که کسی دامن
 عصت بکمر زند و احیای منی را بنماید، و نام نیک خود را به سیادت
 و بزرگواری در دفتر روزگار بآیدار بدارد. در واقع آن مرام جانخوا و
 آن صفات اوعیبت که اعلی مقام آدمیت است همین است. از عصت مردمانه
 و قوت باثربوت که دست قدرت در طبیعت سامی گذارده، توضع دارم که
 دفعه سائرمصافی در ایران نموده - رونوسمیونی برپا دارند - و این
 زنده‌بگور سده‌های ایران را بقوه الکتریکی لیزامورهای خودشان و با
 آن قدرت ابورال که در حضرت عالی سراغ دارم، از قهر نلت و قیید
 اسارت این احکام دیسپوت و این عمای فناتیک آراه دارید. زنده
 براین بااصطلاح مسلمانان براین کهنه گورستان ایران، ناطقه، (۲۹).

آرزوییش برآورده شد، عمران مسروضه امضا شد، اما محمدمعری
 شاه برسرکار آمد و مجلس را بنوب بست و . . . سخن گوناه
 کنیم که بقول شاعر:

عم به‌چنبر گذار خواهد بود این رسن را اگرچه عصت دراز

زین نویس «میرزا آقاخان کرمانی»

- ۱- نظام‌الاسلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، جلد اول ، ص ۱۱
- ۲- نگاه کنید به از صبا تا نیما ، جلد اول ، ص ۲۹۰ ، یحیی آرمین‌پور .
- ۳- نظام‌الاسلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، جلد اول ، ص ۱۴ و ۱۵
- ۴- میرزا آقاخان کرمانی ، مفاتیح و دولت (برلین ، ایرانشهر ، ۱۳۴۳ قمری)
(این سوره ، از مقاله ضمیمه مفاتیح و دولت اثر محمدرضا بهادر ص
۶۶ و ۶۷ نقل گردید)
- ۵- میرزا آقاخان کرمانی ، صد خطابه بیستم و هفتاد بهشت ص ۱۶۲ و ۱۶۳
(نقل از ص ۲۱۶ ، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ، فریدون آدمیت (طهران ،
شهری ۱۳۴۶)
- ۶- داتری آرون ، اندیشه بیستم ، علی‌اصغر شمیم (تهران ، علمی ، بدون سال چاپ)
ص ۵۵
- ۷- میرزا آقاخان کرمانی ، تکوین و تشریح ، تاریخ سالنامه ایران و صحت‌نامه
(نقل از ص ۲۳۶ و ۲۳۷ ، اندیشه‌های میرزا آقاخان)
- ۸- تاریخ بایبیه را قبلاً بررسی کردیم .
- ۹- میرزا آقاخان کرمانی ، سه مکتوب (نقل از مقاله محمدرضا بهادر ص ۵۶-
ضمیمه کتاب مفاتیح و دولت اثر میرزا آقاخان)
- ۱۰- میرزا آقاخان کرمانی ، مفاتیح و دولت ، ص ۱۲
- ۱۱- میرزا آقاخان کرمانی ، تکوین و تشریح (نقل از ص ۲۰۳ و ۲۰۴ اندیشه‌های
میرزا آقاخان کرمانی)
- ۱۲- نظام‌الاسلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، جلد اول ص ۱۷۷-
۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲
- ۱۳- لندن ، دماک ، علی‌خان نظام‌العلوم (تهران ، ۱۳۰۴ قمری)
- ۱۴- لندن ، فلورنس ، میرزا آقاخان کرمانی ، ص ۷۹-۸۰ (بن ترجمه ناتمام با
شماره ۲۷۹ دوسری کتابخانه ملی ، به ثبت رسیده است)
- ۱۵- آدمیت ، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ، ص ۵۵
- ۱۶- حسن‌رود کرمانی : (میرزا آقاخان کرمانی) داماد میرزا (تهران ، هجرت
کتابخانه ، ۱۳۰۴ شمسی) ص ۲۶-۲۷
- ۱۷- عبدالحسن حسن‌رود کرمانی : (میرزا آقاخان کرمانی) داستان‌های

نقاشی (تهران، هرج کتابچی وخیام، ۱۳۰۵ شمسی) ص ۸۷

۱۸- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، باهتمام آ.آ. مامکویچ و ل.آ. خنتقوروف (مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی، انستیتوی ملل‌آسیا واکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، انستیتوی خاورشناسی، ۱۹۶۵)

۱۹- اسکندر بیگ منشی، عالم‌آرای عباسی، بگوشش هرج القصار (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۴) ص ۶۶۶، جلد دوم

۲۰- آنتونیو دوگودا (سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس) سفرنامه (نقل از ص ۲۰۲-۲۰۳، زندگانی شاه عباس اول، نصرالله لمسی (تهران، کیهان، ۱۳۳۶) جلد اول

۲۱- میرزا مهدی‌خان استرآبادی، دره نادری، بگوشش دکتر سید جعفر شجیدی (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱) ص ۴۴۰

۲۲- محمدتقی‌خان اسان‌الملک سپهر، ناسخ‌التواریخ، جلد تاجریه، باهتمام جیانگیر قائم مقامی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۲۷) ص ۱۵۳ از جلد سوم تاجریه

۲۳- میرزا آقاخان کرمانی، تئینه اسکندری (تهران، ۱۳۲۶ قمری) ص ۸

۲۴- همان کتاب، ص ۱۶-۱۷

۲۵- همان کتاب، ص ۱۷

۲۶- همان کتاب، ص ۱۳ و ۱۴

۲۷- تئینه اسکندری، ص ۵۲۱-۵۲۲

۲۸- همان کتاب، ص ۱۸

۲۹- میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب (نقل از ص ۲۶۸ قدیسه‌های میرزا آقا خان کرمانی، فریون آصیت)